

دهدار شیرازی و نقد عقاید نقطویه

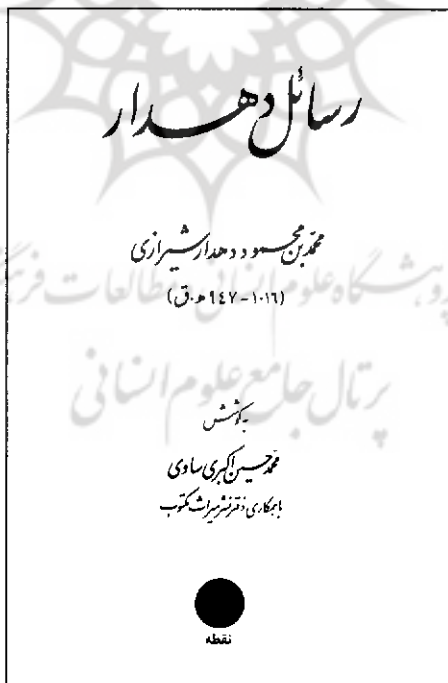
علیرضا ذکاوتی قراگزلو

پسرش محمد بن محمود دهدار نیز از جمله دانشمندان آشنا به عرفان و علوم غریبه و شعب حکمت بوده‌اند که بخصوص بعد از تعقیب مریدان ابوالقاسم امری در شیراز (از ۹۷۶ تا ۹۹۹) به هند گریخته‌اند و جذب دربار اکبر تیموری و امیران و والیان فرهنگدوست شده‌اند. از جمله این گریختگان، حکیم فتح‌الله شیرازی که دهدار را حمایت کرد، دیگری حکیم ابوالفتح گیلانی است که نزد عبدالرحیم خانخانان می‌زیست و او نیز حامی محمد دهدار بود. این دو شخصیت (فتح‌الله شیرازی و ابوالفتح گیلانی) از جمله نوزده نفری هستند که هیأت بنیانگذار آیین الهی (یا آیین آفتاب) اکبر تیموری محسوب می‌شوند و از جمله کسانی بودند که بدون تعصب و قشریگری به توحید مذاهب می‌اندیشیدند.

از آشنایی عمیق محمد بن محمود دهدار با مقولات و مقالات نقطویان برمی‌آید که به احتمال قوی نخست نقطوی بوده یا آنکه تماسهایی بسیار نزدیک با محافل آنان داشته است، زیرا به بعضی اسمها اشاره می‌نماید که تنها در آثار او برمی‌خوریم و حتی از مباحثات خود در کاشان با یکی از نقطویان این شهر سخن می‌گوید، چنان که می‌نویسد: «روزی در مجلسی سخن وحدت می‌گذشت، ملحدی از اهل کاشان حاضر بود گفت که اینها تصور است.» این فقیر را حیف آمد که جواب او بگوید که این طایفه سخن را می‌زدند و در لباس اصطلاح خود به کار

مکتب فلسفی فارس که با نام بزرگانی چون ملاجلال دوانی و دشتکی‌ها مشخص می‌شود، در اواخر قرن دهم بسیار پر بار بود؛ به حدی که توانست در اوج شکوفایی خود، محصولی چون ملاصدرا را بپرورد. سه جریان: یکی تعلیقه نویسی شاگردان مکتب خواجه نصیر، دیگر شروح کتب ابن عربی که شارحان هم از سنیان بودند و هم از شیعه، و سوم جریان فارسی نویسی در عرفان و فلسفه وجود داشت که میراث این هر سه جریان در قرن دهم در شیراز مطرح بود. در همان زمان نقطویان نیز که عارفانی متهم به بدکیشی بودند، در

شیراز فعالیت داشتند. ابوالقاسم امری شاعر فاضل و مبلغ نقطوی در ۹۷۶ به دست کارگزاران شاه طهماسب اول که تا ۹۹۹ که به قتل رسید، جلسات درس و تبلیغش دایر بود. جالب اینکه تاریخ کشته شدن او را به حساب ابجد کلمه «دشمن خدا» یافتند و تاریخ وفات محمد بن محمود دهدار شیرازی را کلمه «خداشناس» یافتند که همان ۹۹۹ است (ر.ک: مقدمه رسائل دهدار، نقطه، به کوشش اکبری ساوجی)، خواهیم گفت محمد بن محمود دهدار نخست از نقطویه بود و سپس گویا از آنان گسسته است ولی به هر حال ایران را به قصد هند که در آن دوران (همزمان با حکومت اکبر تیموری) محیط آزادتری داشت ترک کرده است. سابقه سفر به هند در این خانواده به پدر باز می‌گردد. محمود دهدار عیانی شیرازی و



رسائل دهدار

محمد بن محمود دهدار شیرازی
به کوشش: محمد حسین اکبری ساوی
چاپ اول، ۱۳۷۵، نقطه

می‌برند» (در یتیم، ص ۲۳، رسائل محمد دهدار؛ ۱۳۷).

اندیشه واقع بینی و بت شکنی و مبارزه با خرافات محسوس است، و آنگاه که در سرایش شکست می‌افتند، هر دم در پیلۀ توهمات و پندار باقیها و خرافه پرستیها بیشتر اسیر می‌شوند و لحظه به لحظه بیشتر در یاوه گویی فرو می‌روند. (نمونه اسماعیلیه قدیم را با اسماعیلیه قرن اخیر مقایسه کنید).

جوهر اندیشه فلسفی نقطویان نخستین، امری نبوده جز بازگشت به حس و واقع و حتی المقدور دور ریختن کلماتی که ما بازاء مشخص ندارند. آنها گرچه به افراط رفتند، ولی اگر حرکت فکریشان ادامه می‌یافت و در جهت اعتلا و اصلاح پیش می‌رفت، مانند سیلاب تندی بستر افکار را شست و شو می‌داد و آن هنگام معلوم می‌شد که آن «صدهزار دفتر» ادعایی محمد دهدار محتوای واقعیست. ما در آثار و افکار نحله‌های متأخر رسوباتی از آیین نقطوی تشخیص می‌دهیم.

سیری در رسائل دهدار:

در رساله اشراق النیرین می‌خوانیم: «بدان که حق سبحانه و تعالی را در تجلی خود به خود تعین است مطلق... که اکابر تعبیر به هوبت غیبیه واحديه... می‌کنند و نزد محققان نقطه اشاره به این مرتبه است و... از این مرتبه در عالم جسم به مرکز و در عالم روح به مقام محمدی (ص) که مقام شفاعت و مقام محمود است و در عالم عقل به ظهور ذاتی و در عالم شکل به نقطه و در عالم ترکیب به جزء لایتجزی خبر می‌دهند.» (۵۶-۵۷). نقطویان که پیروان محمود پسیخانی (متوفی ۸۲۱) هستند، خاک را نقطه می‌نامیدند و در کلمه مقام محمود نیز تعریفی یا تلمیحی به نام محمود پسیخانی هست و پیداست که دهدار از نظریه علمی نقطویه را تضعیف کرده و تأکید بر اصالت معنی نموده است.

در رساله الف الانسانیه که یادآور مقولات حروفی است، با مسأله علم قیافه یا به تعبیر نقطویان «احصاء» (ص ۱۴۰) مواجه می‌شویم: «باید دانست که نقش هیكل انسانی و تشخصات افراد بر طبق تعین روح اوست به اوصاف حمیده و ذمیمه، و علم قیافه شاهد این معنی است.» (ص ۹۲).

در رساله توحیدیه می‌نویسد: «این عالم از تعقلات روح محمدی (ص) که عقل کل عبارت از اوست ناشی شده باشد و تمام صور علمی باشند.» (ص ۱۱۴). و این درست نقطه مقابل نقطویان است که شروع و ختم را خاک می‌دانستند و دیدگاه کثرت گرایانه داشتند.

مرحوم اقبال لاهوری در کتاب سیر فلسفه در ایران، نظریه

مطلق محال است و چون معدوم مطلق نباشد، پس نوعی از وجود خواهد داشت. و همچنین جمیع مراتب الهی و کونی که از انسان تعقل آن ظاهر شده و زیاده از صد هزار هزار دفتر در تحقیق آن مراتب نوشته‌اند... از کجا در نفوس انسانی در آمده... و اگر فی الحقیقه مرتبه تجردی در وجود نباشد، از کجا تجرد در نفس انسانی در آید؟ پس هیچ چیزی در عقل و نفس در نمی‌آید، الا که نحوی از وجود دارد. (در یتیم، ص ۲۴، رسائل محمد دهدار، ص ۱۳۷). این همان بحثی است که کانت مطرح کرده و برهان وجودی را از اعتبار انداخته است، زیرا تصور همیشه به معنای تحقق نیست.

معلوم نیست با استدلالهایی از نوع آنچه دهدار نوشته آن «ملحد کاشانی» به راه می‌آمده، خود مؤلف نیز بحث را بی‌فایده و بی‌اثر دانسته است. کسی که وحدت یا تجرد را منکر می‌باشد، به صرف اینکه ما تصویری از وحدت یا تجرد داریم، آن را نمی‌پذیرد.

در رساله نفایس الارقام در مورد نقطویه می‌نویسد: «از جمله اصول ایشان یکی این است که موجود نیست جز مرکب و محسوس، و ایشان منکر وحدت و بساطت معقول اند و تعقل و تصور را کواذب می‌دانند.» (رسائل دهدار، ص ۳۱۹).

ملاحظه می‌شود که جنبش نقطویه نه با استدلال، بلکه با قوه قهریه سرکوب شد. نقطویه به عنوان یک حرکت روشنگری چنانچه پیروزی سیاسی می‌یافتند، شاید می‌توانستند یک عامل پویا و پیشرفت دهنده فرهنگی علمی-اجتماعی باشند. آنان بسختی با «دنیه» و «مقلده» طرفیت پیدا کردند و می‌خواستند بیخ تقلید را برکنند با آنکه بعضاً با اصطلاحات تصوف و حتی کلمات مربوط به علوم غریبه حرف می‌زدند، صددرصد با موهومات و پندارهای ساختگی-گرچه صد هزار دفتر را پر کرده باشد-میانهای نداشتند. چنان که حتی در تناسخ نیز-آن گونه که برای عامه پیروانشان تبلیغ می‌کردند-خود راسخ نبودند؛ با آنکه تناسخ نقطویه نیز بازگشت صورتهای جسمانی اعمال است و ربطی به تجرد نفس ندارد و مانند تناسخ بودایی، در واقع خاطرات ناآگاه و آثار اعمال است که تکرار می‌شود.

در مورد تمام نهضت‌های اجتماعی و فرهنگی گذشته ما باید گفت هرگاه پیروز بوده‌اند یا رو به سوی پیروزی و پیشرفت داشته‌اند، رشد

محمود پسیخانی را با وصف کثرت گزایی در مقابل وحدت گزایی آورده است. درست است که میان علم و موجود تطابقی و موازاتی هست، اما سؤال این است که وجود از علم سرچشمه می گیرد یا علم از وجود؟

در رساله دریتیم که از مهمترین کتب دهدار است، و پیشتر نیز در شیراز به سال ۱۳۱۹ ش به چاپ رسیده و بنده یک نسخه خطی نفیس از آن را نیز دیده ام، می خوانیم: «صورت انسانی هندسه علمی است و سرپای این صورت همه علم است (ص ۱۴۰). و در همین رساله می نویسد: «حقیقت انسانی، تخم درخت عالم است». (ص ۱۴۲). نظر نقطویان بر این بوده که آدم میوه عالم است، البته اگر به شکل دیالکتیکی بنگریم، تناقض از میان برمی خیزد. دهدار در یک عبارت پر معنا آورده است: عالم چون شخص است که به انسان

خود را می بیند و هم به منزله ذهن باشد... که ظاهر و باطن خود را می داند.» (ص ۱۴۳). یعنی جهان در صورت انسان خود را می اندیشد و در می یابد. هستی در انسان است که به آثاری می رسد. به گمان من در اینجا دهدار به یک پیشرفت فکری والا دست یافته و مقولات عادی خشک نقطویه را اعتلا و کمال بخشیده است.

در رساله ذوقیات این نکته در کلی طبیعی در خارج وجود دارد یا همان وجود افراد است و بس، مورد بحث قرار می گیرد (ص ۱۶۵). و در رساله رقائق الحقائق بار دیگر به این مطلب که آنچه در عالم کبیر هست در انسان نیز هست؛ با چیزی افزونتر بیان می کند (ص ۲۰۶) و می گوید: عقل اول شعور مطلق و نور محض است. تمام موجودات از تصورات او ناشی شده (ص ۲۰۷). البته نقطویه این گونه وحدت گزایی را معدوم می انگاشتند (۱۳۷).

دیدگاه تأویلی محمد دهدار در مسایل تشریحی باطنیان و اشراقیان بخصوص حروفیان و نقطویان تأثیر پذیرفته است. می گوید میان افعال شرعیه و مراتب موجودات مطابقت هست: صوم مطابق مرتبه جماد است، نماز انسان اعمال است. حج انسان کامل است... (ص ۱۴۵). در رساله کواکب الثواب می نویسد که عقاید، انعکاس مراتب وجود است و اعمال و عبادات نشانی از واقعیات طبیعی دارد

و خود واقعیات طبیعی هم به نحوی مشغول عبادت اند (ص ۲۵۱). چنان که در رساله نسبت افراد با حقیقت ادراک گوید: آتش قائم است، هوا راکع است، آب ساجد است، خاک قاعد است، افلاک در ذکر و تسبیح و تهلیل اند. اعمال شرعیه مطابق عبادت ذاتی انواع موجودات است. (ص ۲۷۰).

اینکه گفته شد محمد دهدار حتی در مقابل مخالفت با نقطویه، تعلیمات و نحوه مباحث آنها را منعکس می کند، نمونه ها دارد، مثلاً در حکمت قبله و حج می نویسد: «سر در توجه به کعبه که به علم رصد مقرر شده که محاذی مرکز ارض است... پس توجه به کعبه به جهت توجه نفس به عالم روحانی مؤثر باشد و نیز مقرر حکما است که خواص مواضع به حسب استیلای کواکب بدان در ازمنه مختلفه می باشد. پس تحویل قبله را که به وحی الهی شده، حکمتی روشن باشد. (دریتیم، ص ۳۹، رسائل

محمد دهدار، ص ۱۴۶-۱۴۷). ملاحظه می کنید که تشریح قبله و حج را به طبیعیات (منسوخ) قدیم ربط می دهد. همچنین درباره حکمت وضو می نویسد: وقتی مسامات بدن گرفته باشد، بخارات بد به دماغ صعود می کند و با رطوبت آب آن چرکها را می شویم و روح به عالم روحانی راه می یابد (دریتیم، ص

۳۸، رسائل محمد دهدار، ص ۱۴۶). البته یک مسلمان ناب این گونه دلیل نمی آورد.

اینکه محمد دهدار مذاق نقطوی داشته، آنجا آشکارتر می شود که می گوید: صوم میان عبادات در مرتبه جماد است و نماز، انسان عبادت است و حج در مقام انسان کامل است و از این جهت یک مرتبه واجب است که انسان کامل حقیقی یک فرد است، (دریتیم، ص ۳۷، رسائل محمد دهدار، ص ۱۴۵). پیداست که توجیهاات و رسوبات نقطویه هنوز در ذهن دهدار باقی بوده است.

یکی از ویژگیهای آیین نقطوی باور داشتن به تناسخ است که البته محمود پسیخانی در عقیده تناسخ نگرش تازه ای آورده است. بدین معنا که تناسخ معروف بین مسلمین انتقال روح [مجرد] است از بدنی به بدن دیگر، ولی محمود پسیخانی به روح مجرد معتقد نبوده، لذا تناسخ او از قبیل تناسخ بودائیان خواهد بود. و مؤلف روضه الصفا بدین نکته تصریح کرده می نویسد: «از مذاهب باطله



قدیم یکی مذهب تناسخ است که هندوان و جمعی از پیروان شاکمونی [=بودا] داشته... و آن را شعب مختلفه است... و اصل آن این است که تناسخیه گویند نفوس ناقصه انسانی در ابدان انسانیه مترددند و از بدنی به بدنی نقل و تحویل می نمایند تا کامل شوند و قطع از بدنها نمایند... الحاصل محمود نامی از اهل [پسیخان] گیلان در این مذهب تصرفات کرد و اصطلاحات تازه استعمال نمود» (روضه الصفح، ج ۸، ص ۲۷۳).

بودا و بسیاری از شعب مذاهب بودایی که به روح مجرد معتقد نیستند، چگونه تناسخ را توجیه می نمایند؟ به وسیله صورتهای علمیه و عملیه (که صورتهای عملیه را کار ما می نامند) تناسخ تحقق می یابد و نقطویان نیز دقیقاً همین را می گفته اند. محمد بن محمود دهدار در رساله در یتیم که در واقع نقد انسان شناسی نقطوی است می نویسد: «این جماعت [یعنی ملاحده نقطوی] می گویند که به غیر از علم هیچ چیز ثابت نمی نماید، پس اگر آدمی در این نشئه به علم رسید، کامل و ثابت، و اگر نرسیده باز عود می کند... و به این نشئه می آید تا جزای عمل نشئه سابق بیابد و همچنین اعمال عود می کند.» (در یتیم، ص ۱۸، رسائل دهدار، ص ۱۳۳). محمد دهدار در همین جا تصریح می کند که این علم مساوی آگاهی نیست، چرا که شخص، نشئه سابق خود را به یاد نمی آورد، مثلاً اگر سگ یا خوک یا خرس بوده، به یاد نمی آورد (در یتیم، ص ۱۹، رسائل دهدار، ص ۱۳۴).

دهدار سعی می کند مقولات انسان شناسی نقطویه را که مادی است و اساس را خاک می دانند، به ایده آلیسم بخصوص آن گونه که در مکتب ابن عربی مطرح می شود، تأویل نماید یا نزدیک سازد؛ در این عبارات دقت کنید: «انسان غیر عنصری، تخم این عالم است و عالم درخت آن تخم است و انسان عنصری، گل این درخت است و معرفت میوه آن». یک انسان غیر عنصری یا به تعبیر ابن عربی در فص آدمی «النشأ الحادث الازلی» داریم و یک انسان عنصری. انسان عنصری محصول درخت طبیعت است، ولی انسان غیر عنصری خود منشأ طبیعت و همه مخلوقات مادون خودش می باشد. حال توجه کنید به دنباله عبارت: «معرفت میوه آن درخت [می باشد] و از میوه درخت تخم درخت را می باید شناخت، و این معرفت، عین تحقق نفس عارف است، پس فی الحقیقه نفس عارف میوه باشد [طبق قاعده اتحاد عاقل و معقول] و چون گفتیم که عالم درختی است پس بسایط [=عناصر] را ریشه آن دان و مرکب، جمادی و نباتی و حیوانی؛ مثل ساق و شاخ و برگ... و باز در هر مرتبه از مراتب ساق و شاخ و برگ، ظهور کمال و اوصاف تخم می شود به حسب استعداد آن مرتبه

مثال کامل مرتبه جماد، الماس و یاقوت و لعل و امثال آنهاست (در یتیم، ص ۲۲، رسائل دهدار، ص ۱۳۶).

در حقیقت اینجا دو سیر مطرح شده است، به قول عرفا: قوس نزول و قوس صعود. نقطویه قوس نزول را قبول نداشتند، ولی قدس صعود را قبول داشتند. آنها انسان کامل یا ذات مرکب مبین را مرتبه خدایی می داده اند، نه به عنوان مظهر؛ بلکه تحقق کمال مرتبه حیوانی و سپس انسانی. یعنی همچنان که در جمادات، مرتبه کامل از آن جواهرات است و در گیاهان به عنوان مثال از آن خرما و در حیوانات برای نمونه، اسب و میمون، در انسانها هم مرتبه کامل از آن کسی است که به «خود» رسیده باشد و همه چیز و همه کس را ظهور خود بداند، و این طور [یعنی نشئه و مرحله] غیر از مرکب از عناصر نیست [در یتیم، ص ۱۵، رسائل دهدار، ص ۱۳۱].

نقد دهدار بر نقطویه همچنان که گفتیم، در عین حال تأثر او را از این جریان فکری نشان می دهد. جالب است اگر گفته شود که ملاصدرا (۱۰۵۰/۹۷۹ ه.ق) نیز که فرزند شیراز بود و در جوانی شاید مجالس ابوالقاسم امری را درک کرده، از کسانی است که به نقطویه انتقاد دارد و به طور غیر مستقیم متأثر از آنها می باشد البته ملاصدرا از نقطویه نام نمی برد، ولی در چند مسأله واضح است که نظر به آن دارد: یکی در ذکر کسانی که باری تعالی را عبارت از مجموعه عالم می دانستند؛ دیگر در ذکر تناسخ و رد آن که در بیشتر آثارش بدان پرداخته است، دیگر در اثبات جسمانیة الحدوث بدون نفس که البته وقتی می گوید نفس روحانیة البقاء است، از نقطویه جدا می شود؛ دیگر بیان مسأله معاد بر اساس خلاقیت نفس و تجرد خیال و نیز در مسأله امکان اخس و سیر موجودات از دانی به عالی. بدین گونه ملاصدرا که یک نسل بعد از محمد دهدار بوده، به نوبه خود مقولات نقطویه را اعتلا می بخشد و از خاک به افلاک می برد. گرچه ملاصدرا فقط یک رساله به فارسی دارد، اما محمد دهدار تمام آثار خود را به فارسی شیوا و پر محتوا به قلم آورده است و در دیگر عارفان و متکلمان و حکیمان عصر صفوی نیز همان فضای رسائل محمد دهدار احساس می شود.



این مقاله متن گفتار ارائه شده در کنگره فارس شناسی، شیراز، ۱۳۷۷/۱۲/۱۹ است.